


امیر فرشایف

دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه

درمورد نخستین پرسش مقدماتی هر پژوهشی؛ یعنی درمورد پرسش از «چیستی» و ماهیت نوشتار باید گفت آنچه در این متن مورد واکاوی و به‌نوعی بازخوانی قرار می‌گیرد، چند مفهوم بنیادی مندرج در متن اشعار عطار است که اولاً براساس اهمیت و ثنیا برحسب استقرا و به اقتضای محدودیت فضا انتخاب شده‌اند و ملاک خاص دیگری برای گزینش و گردآوری آنها درنظر نبوده اما به هر ترتیب سعی و توجه اصلی نگارنده مصروف و معطوف به این امر بوده که درنهایت بتواند در میان اجزای مولفه متن، به‌نوعی وحدت موضوعی و تالیفی دست پیدا کند.

درمورد پرسش دوم یعنی پرسش از «چگونگی» یا روش تالیف نیز لازم به توضیح است که اولاً و به‌لحاظ سلی، مراد از تحلیل مفاهیم کلیدی اشعار حکمی عطار، نه صرفاً تحلیل متناظر با دیالکتیک سقراطی-افلاطونی یا نظام پیشرفته‌تر مانند نظام تحلیل مفهومی کمبریجی به سبک جورج ادوارد مور و نه صرفاً تحلیل ساختارگرایانه متن و نه تأویل هرمنوتیکی تنها نیست. بلکه -ثانیا و به‌لحاظ ایجابی- آنچه مقرر شده این است که تا حد امکان، تمام روش‌های مزبور مورد توجه قرار گیرند؛ ممکن است جایی به‌صرف تحلیل اکتفا‌شود و جایی دیگر، تحلیل در سیاق متن انجام شود و گاه ممکن است به سبک ساختار گرایان، روابط میان اجزای صورت (Form) یک بیت مورد توجه قرار بگیرد و گاهی دیگر ممکن است به زمینه‌ها نیز پرداخته شود و اگر بخواهیم برای این روش، نامی انتخاب کنیم، نام «کشف‌المحجوب» را برای آن مناسب می‌دانم که ریشه در سنت متقدم تفسیری ما دارد و از سویی در قید هیچ کدام از روش‌های تفسیری مزبور که عمدتاً هم غربی هستند، مقید و محدود نمی‌شود و از سوی دیگر نه‌فقط به بررسی، شرح و تفسیر مفاهیم و عبارات و نسبت آنها در متن بلکه به وضعیت و رابطه آنها در خارج نیز می‌پردازد. البته بدیهی است که این امر در غایت اجمال و اختصار صورت می‌پذیرد.

هرچند مخاطب کاملاً حق دارد که در خود چیستی، چرایی و چگونگی چنین روش ادعایی و امکان آن تشکیک کند؛ چرا که در چنین فضایی امکان شرح و توضیح چنین روشی مقدور نیست و فضای مستقلاً را می‌طلبید، اما به هر ترتیب باید این راه را پیمود و رفتن این راه از رفتن آن و توقف و رکود بهتر است؛ چه حتی اگر هم به شکست بینجامد باز از حیث تبدیل شدن به یک تجربه پژوهشی، ارزشمند است.

جای درباره عطار می‌نویسد: «آندکر اسرار توحید و حقایق ادواق و مواجید در مثنویات و غزلیات وی اندراج یافته که در سخنان هیچ‌یک از این طایفه یافته نمی‌شود.» و مولانا جلال‌الدین محمد نیز می‌گوید: «هفت شهر عشق را عطار گشت / سا هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم» یا در مصراعی به‌صراحت می‌گوید که «ما از پی سنایی و عطار رفته‌ایم». همچنین است توصیف شیخ محمود شبستری در مثنوی گلشن راز: «مر از شاعری خود عار ناید/ که در صد قرن چون عطار ناید/ اگرچه زین نمط صد عالم اسرار/ بود یک شمه از دکان عطار....»

عطار خود نیز درمورد خود چنین می‌سراید: «آتش تر می‌دمد از طبع چون آب ترم/ ذر معنی می‌چکد از لفظ معنی پرورم/ دختران خاترم بکند چون مریم از آنک/ بکر می‌زاید از این‌سان شعر همچون شکرم....»

این مقدمه نیز ذکر شد تا به پرسش سوم یعنی «چرایی» و بیان ضرورت تالیف متن را متذکر بشویم و اینکه چه می‌توان گفت درباره کسی که در وصف بزرگانی چون مولانا، شبستری و جامی چنین گفته‌اند؟ هرچند آوردن عذر تقصیر در مقدمه متن چندان موجه نباشد، اما باعث می‌شود خواننده فرهیخته با ارفاق و مدارای بیشتری با متن مواجه شود و این می‌تواند زمینه‌هدملی را در مفاهمه فراهم کند که بسیار ارزشمند است.

عشق

حکمت مندرج در اشعار عطار خاصه در غزلیاتش را اگر «مابعد‌الطبیعه عشق» بنامیم، سخن گزافه و بی‌وجهی نگفته‌ایم؛ چه عشق است که به‌نحو ما تقدم، بنیادی، جاری و حاضر در شعر او حضور و سریان دارد و سایر اجزا را به‌هم وصل می‌کند. به تعبیر دیگر، عنصر و جوهر بنیادینی که ساختار غزل به‌طور کلی و غزل عطار به‌طور خاص، بدان متکی است، «عشق» است و سایر عناصر و مقومات اندیشه او را باید در قصاید او و سایر صورت‌ها (Forms) و قوالب شعری و نثری جست‌وجو کرد و این جوهریت و اصالت عشق، ظاهر‌کننده وجه ایمانی و ایرانی افکار عطار است که آن را از وجه یونانی متاخران متمایز می‌کند. به تعبیر دیگر و بر حسب مصداق، عرفایی همچون سنایی، عطار و مولوی را از ابن عربی و اتباع او درعین وجود تاثیر و تاثرات متقابل میان برخی از ایشان، متمایز می‌کند.

در جای جای غزلیات عطار می‌توان رد پای عشق را و به بیان بهتر، حضور و استقرار و جریان عشق را به‌عنوان مناطی برای تشخیص اصالت، ملاحظه کرد. نمونه‌های فراوانی در ایسن زمینه می‌توان ذکر کرد که به بیان و تحلیل چند مورد می‌پردازیم. در غزلی می‌گوید:

«آتش عشق تو در جان خوش تر است / دل ز عشقت آتش افشان خوش تر است

درد عشق تو که جان می‌سوزد / گر همه زهر است، از جان خوش‌تر است

همچو شمع‌ی در فراقت هر شبی / تا سحر عطار گریان خوش‌تر است»

یا در مطلع غزل دیگری می‌گوید:



«به جز غم خوردن عشقت، ره دیگر نمی‌دانم / که شادی در همه عالم، از این خوش تر نمی‌دانم»
باز در غزلی دیگر چنین می‌سراید:
«بوالعجب دردی است درد عشق جانان کاندز او / دردم افزون می‌شود چندان که درمان می‌کنم»
نکته‌ای که در اینجا قابل بیان است، موضوع اندراج مفاهیم مرتبط با عشق در زبان شعر عطار است که در ادامه به تحلیل چند مفهوم مأخوذ از عشق در اشعار او -اجمالاً و برخی با تفصیل بیشتر- می‌پردازیم. اولیسن و نزدیک‌ترین معنا در متافیزیک عاشقانه عطار، مفهوم «درد و سوز» است که در اشعار عارفانه-عاشقانه و منطوی است و حاکی از سوز و گدازی است که بر قلب سالک وارد می‌شود و این صرفاً از تحلیل مفهومی به‌دست نمی‌آید؛ بلکه همان‌طور که اشاره شد، شعر به واقعیت یا اقیعایی خارجی -به‌معنای برون ذهنی- است. مفهوم دیگر، مفهوم «مستی» است که از عشق متخذ است و در ابیات متعددی جریان دارد یا حتی خود، موضوع چندین شعر واقع شده است:

«به هشیاری می از ساغر توانست جدا کردن / کنون از غایت مستی، می از ساغر نمی‌دانم»
و در ابیاتی از یک ترجیع‌بند می‌گوید:

«ساقی سخن از می‌مغان گفت / دل چون بشنید نوش جان گفت

یک جرعه می و هزار معنی / از عشق، به گوش عاشقان گفت»

و یا در قصیده‌ای چنین سروده است:
«چنان بی‌خود شدند از خود، که اندر وادی وحدت / یکی مست آنالاحق گشت و دیگر غرق سبحانی»
درحقیقت، مستی را به‌لحاظ ایجابی می‌توان معنایی دانست که از یک طرف، به عارف کمک می‌کند تا به‌واسطه آن بتواند به نقادی عقل محض و توجیه‌پذیر شدن این موضوع بپردازد و از سوی دیگر، به او یاری می‌رساند تا بحث بیان‌ناپذیری حقایق متعالی عرفانی در ظرف زبان متعارف را در پرتو جنبه‌های مجازی زبان و معنا، راحت‌تر طرح کند که این دو موضوع اخیر یعنی «نقد عقل محض» و «نقد عقل عشق» و «بیان‌ناپذیری حقایق عرفانی»، همان‌طور که خواهد آمد، با هم پیوند وثیقی دارند.

نقد عقل محض

«نقد عقل محض» و انتقاد از سلوک فیلسوفانه، یکی از بنیادهای تاریخی و درعین‌حال ذاتی و ضروری عرفان نظری است که برای بیان آن نیاز به هیچ گونه توضیح اضافی نیست و همچنین به‌علت آشنایی مخاطب فرهیخته با ایسن اصل، می‌توان آن را به‌عنوان یک اصل موضوع درنظر گرفت. نظام عرفانی عطار نیز از این قاعده مستثنی نیست و در ابیات فراوانی به این موضوع می‌پردازد:

«جام می‌آورد مرا پیش و گفت: / نوش کن این جام و مشو هیچ مست

چون دل من بوی می‌عشق یافت / عقل، زبون گشت و خرد زبردست»
همچنین در غزلی می‌گوید:

اندیشه

صوفی صفه صفا

بررسی تحلیلی چند مفهوم کلیدی در اشعار عطار نیشابوری



«در عشق تو عقل سرتگون گشت / جان نیز خلاصه جنون گشت تا دور شدم من از در تو / از ناله دلم چو ارغنون گشت»
باز در غزلی که ردیف آن، واژه «عشق» است، می‌گوید:

«عقل کجا پی برد، ششویه سسودای عشق / باز نیایی به عقل، سر معمای عشق

عقل تو چون قطره‌ای، مانده ز دریا جدا / چند کند قطره‌ای، فهم ز دریای عشق؟»

بیان‌ناپذیری حقایق عرفانی

موضوع دیگری که می‌توان از آن به‌عنوان یک اصل موضوعی در عرفان نظری بحث کرد و در بندهای پیشین به آن اشاره شد، موضوع «بیان‌ناپذیری حقایق عرفانی» و عدم گنجایش آن حقایق در ظرف زبان متعارف و زبان صوری منطقی است که ضرورتاً با بحث نقادی خرد محض مرتبط است و در حوزه فلسفه زبان می‌توان به بحث مستقلی پیرامون این موضوع پرداخت. در اینجا تنها اجمالاً به این دو نکته اشاره می‌شود که اولاً تعبیر «بیان‌ناپذیری»

به معنای «زبان‌ناپذیری» نیست؛ بلکه عرفان نیز زبان و منطق خود را دارد و ثانیا عرفا در این زمینه، زبان شعر یعنی زبان استعاره و تمثیل و در کل قابلیت‌های مجازی زبان و بیان را به زبان صوری و فنی منطقی ترجیح می‌دهند و آن را ابزار نسبتاً مناسبی برای بیان آن حقایق فراحسی و فراعقلی می‌دانند؛ چه این موضوع، به تعبیر عرفا طوری وراء طور عقل است و ناگفته نماند که این استعداد زبان نیز درنهایت، استعدادی بشری است که مجازاً و از طریق تشبیهات محسوس و استعاره‌ها و تمثیل هاست که قابلیت انعکاس این حقایق را در خود دارد. عطار بیان‌ناپذیری عشقی و متعلق آن یعنی ذات حق -تبارک و تعالی- را این گونه در اشعارش منعکس می‌کند:

«سخن عشق جز اشارت نیست / عشق در بند استعارت نیست در عبارت همی نگنجد عشق / عشق از عالم عبارت نیست

«گر دل و جان تو را بقا آرزوست / دم من و در فنا، همدم عطار باش....»
از طرف دیگر، و به‌لحاظ نظری، با مفهوم وحدت وجود تناظر دارد:

«بس کز همه جهانت جستم به قدر طاقت / اکنون نگاه کردم تو خود همه جهانی عطار بی‌شان شد از خویشتن به کلی / بویی فرست او را، از کنه بی‌نشانی.»
از جهت درک اجمالی شبکه مفهومی فوق‌الذکر یعنی درک نسبت مفاهیمی همچون فنا، بقا و وحدت «با» یکدیگر و «در» یکدیگر، به‌عنوان نمونه، بنگرید به این ابیات:

«راه عشق او که اکسیر بلاست / محو در محو و فنا اندر فناست
فانی مطلق شود از خویشتن / هر دلی کو طالب این کیمیاست
گر فنا خواهی فنا شو کز فنا / کمترین چیزی که می‌زاید بقاست»
و در قصیده‌ای می‌سراید:

«خویشتن را تو در میانه مگیر / سد اسکندر از میان بردار

چون دویی از میانه برخیزد / تو نمایی و او کند اقرا»

۳ وحدت وجود/ شهود

آیا اساساً در شعر عطار می‌توان صریحاً از وحدت وجود سخن گفت یا از وحدت شهود یا از هر دو؟ و اگر از هر دو می‌توان سخن گفت، آیا این دو تعبیر، یک چیزند یا دو چیز؟ و اگر دو چیزند، کدام‌یک اصیل است و دیگری فرع بر آن؟ و در کل چه رابطه‌ای با هم دارند؟

اینها پرسش‌هایی مهم و بنیادی هستند، اما برای بررسی ولو اجمالی، فرصت مستقلاً را می‌طلبند. به هر صورت بنا به ملاحظاتی که در ادامه بروز بیشتری خواهد داشت، ترجیح داده شد خیلی به این تفکیک و تمایز قطعی میان آنها دامن زده نشود؛ چراکه اولاً اگر با نگاه زمینه‌گرایانه و تاریخ محور هم این موضوع را درنظر بگیریم و به بررسی مقایسه‌ای این موضوع در آثار عرفا در ادوار مختلف مثلاً مقایسه عطار با ابن عربی بپردازیم نیز بهتر می‌توانیم تالیف و درهم‌تنیدگی مفهومی و معنایی ایسن دو تعبیر را درک کنیم و ثانیا اگر آنچه قرار است اولاً و بالذات مبنای عمل تفسیر باشد، متن آثار عطار در کلیت و تمامیت آن است -همان‌طور که در مقدمه اشاره شد- خیلی نمی‌توان مفاهیم به کار رفته در شعر وی را به‌نحو صریح و قاطع از هم متمایز کرد و مستقلاً به آنها اندیشید؛ بلکه این مفاهیم را باید در نسبت‌شان با هم و در بستر تحقق و تکوین‌شان لحاظ کرد تا بتوان به درک کامل‌تری از شعر او البته در حد طاقت عقل بشر دست یافت.

به هر حال وحدت وجود یا شهود را می‌توان دو حیثیت از یک حقیقت واحد‌ای -مثلاً آن گونه که اسپینوزا برای رهایی از ثنویت دکارتی، درمورد اندیشه و امتداد به‌عنوان صفات جوهر درنظر گرفت- ملاحظه کرد که به دو اعتبار، یعنی هربار تحت یک معنا مورد نظر قرار می‌گیرند.

اگر به مباحث مقولسی و تحلیل زبانی -البته نه به سبک آکسفوردی، بلکه مانند کاری که فارابی در الحروف کرد- توجه کنیم نیز با سهولت و رضایت خاطر عمیق‌تری می‌توانیم دریابیم که مفهوم وجود متضمن معنای شهود و ادراک به‌طور کلی است؛ چه مفهوم وجود -از ماده وحد- به‌معنای یافتن است که از این حیث با مفهوم ادراک و تمثل که آنها نیز ضرورتاً متضمن معنای «یافتن» هستند، عمیقاً مرتبط است و به‌نوعی میان آن دو دلالتی از سنخ دلالت تطابقی برقرار است، به‌نحوی که می‌توان به حسب معنا یکی را به دیگری «ارجاع» داد.

اما وحدت (اعم از وجود یا شهود) در شعر عطار انعکاس بسیار چشم‌گیری دارد و تقریباً به‌صراحت می‌توان گفت بدون فهم آن و بحث پیرامون آن، ابدا نمی‌توان ادعای دستیابی به عمق و باطن و حتی ظاهر شعر و فکر او را داشت. در پایان یک غزل می‌گوید:

«در بُن هر موی، صد بست بیش می‌بینم عیان / در میان این همه بت عزم ایما چون گنیم؟»

اما اصیل‌ترین و زیباترین اندیشه‌های وحدت‌گرایانه عطار را باید در قصیده‌ای جست‌وجو کرد که از ناحیه بزرگان این طایفه همچون جامی نیز شرح شده است:

«ای روی درکشیده به بازار آمده / خلقی به این طلسم، گرفتار آمده

غیر تو هر چه هست، سراب و نمایش است / کاین جا نه اندک است و نه بسیار آمده

یک پرتو افکنده، جهان گشته پر چراغ / یک تخم کُشته، این همه در بار آمده

در باغ عشق یک احدیت که باقی است / شاخ درخت و برگ و گل و خار آمده

چون در دو کون از تو برون نیست هیچ کار / صد شور از تو در تو پیدار آمده....»

احتمالاً آنگاه که شاعری چنین سروده: «هر برچه بنگرم تو پدیدار بوده‌ای / ای نانموده رخ! تو چه بسیار بوده‌ای»، یا وقتی که صائب گفته: «چون آب در لباس گل و خار بوده‌ای / ای رای سادهورا تو چه پرکار بوده‌ای / چون لا‌ایلیان همه‌جا جلوه کرده‌ای / که برگ و گه شکوفه و گه بار بوده‌ای»، نظر به عطار و این قصیده‌اش داشته‌اند.

همچنین قصیده زیبایی دیگری دارد که از حیث وزن و مضمون نیز با ترجیع‌بند مشهور هاتف بسیار مشابهت دارد و در آن چنین می‌سراید:

«چشم بگشا که جلوه دلدار / متجلی است از در و دیوار نحن اقرب الیه آمده است/ دور افتاده‌ای تو از پندار سرمرهای گر ز نور بی‌صری / کنشی در دو چشم بر سر کار اندرون و برون، نشیب و فراز / از پس و پیش و از یمین و یسار شاهد لا اله الا هو / پیش تو پرده گیرد از رخسار این تماشا چو بنگری گویی: / لیس فی الذار غیره‌الدیار همه یک قطره است از دریا / همه یک دانه است از خروار....»
در پایان این بحث، ذکر یک نکته ضروری می‌نماید و آن اینکه آن مفهومی که معنای وجود و شهود را در تفکر عرفا-و حتی شاید ناخودآگاه نزد حکما- به‌هم پیوند می‌دهد، مفهوم «ظهور» است که از یک طرف با وجود و تحقق نسبت دارد و از طرف دیگر با شهود، تمثل، کشف و ادراک به‌طور کلی؛ چه مفهوم ظهور متضمن معنای بیان‌گری و پدیدار شدن نیز هست.

خاتمه

نتیجه اینکه همان‌طور که ذکرش گذشت، در شعر عطار اولاً مفاهیم، به‌طور منسجم و به‌نحو پیشینی با هم مرتبط هستند و ثانیا عشق، «وضیعت» و جایگاه خاصی در این میانه دارد؛ به‌نحوی که می‌توان از آن به‌عنوان نخ تسبیحی که سایر مفاهیم را به‌هم پیوند می‌زند یاد کرد، موضوعی که از یک سو منبعث از عالم خارج و تمثل «وضع امور واقع» است و از سوی دیگر «بیان‌گر» احوال و یافته‌ها و مواجید درونی عطار است؛ چه میان مقام ثبوت و اثبات و میان مقام وجود و شهود و ظاهر و باطن، نزد سالک فانی، تمایز و ثنوبتی نیست:

«ما صوفی صفه صفاییم / بی‌خود ز خودیم و با خداییم....»